

«زنی بود بر سان گردی سوار»:

بررسی ریشه‌های تاریخی پدیده زن جنگاور در شاهنامه

عرفان چوبینه بهروز*

چکیده

این مقاله بستر فرهنگی و نظام اجتماعی‌ای را که منجر به ظهور پدیده زن جنگاور شده است، واکاوی می‌کند و نشان می‌دهد که زن جنگاور پدیده‌ای تاریخی است و خاستگاه آن را باید در حوالی استپ‌های اوراسیا در نظر گرفت. این پدیده تاریخی از ابتدایی‌ترین دوران به فرهنگ و هنر و ادب یونانی‌ها راه یافته بوده و سده‌های پیاپی در روایات افسانه‌ای و اسطوره‌ای نویسندگان و مورخان یونانی نقش‌آفرینی می‌کرده است. این مقاله می‌کوشد تا با بررسی پژوهش‌های باستان‌شناختی و داستان‌های زنان جنگاور سکایی در منابع یونانی روشن سازد که روایات زنان جنگاور در شاهنامه فردوسی همگی ریشه در روایات کهن زنان نبرده سکایی دارد که در بیشتر موارد بن‌مایه‌ها و عناصر روایت‌پردازی یونانی در آن‌ها به چشم می‌خورد.

کلیدواژه‌ها: جامعه مساوات‌طلب، زنان جنگاور سکایی، روایات یونانی، شاهنامه

تاریخ دریافت: ۹۹/۱۲/۲۳ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۰/۳/۱۷

* پژوهشگر زبان و ادبیات فارسی / choobine.com@gmail.com

مقدمه

گردآفرید و گردیه نام‌آوارترین پهلوانان زن در شاهنامه هستند. با این‌که روایات این دو زن جنگاور، به‌ویژه گردآفرید، از روایات معروف شاهنامه به شمار می‌رود، لایه‌های تاریخی و فرهنگی دربرگیرنده این دو شخصیت و در کل پدیده زن جنگاور تاکنون واکاوی نشده‌است. در واقع، گردآفرید و گردیه هر دو دنباله‌رو سنتی کهن، برآمده از فرهنگ اجتماعی سکایی هستند. زن جنگاور هرچند در اصل پدیده‌ای تاریخی است که خاستگاه آن را باید در استپ‌های اوراسیا و در میان کوچ‌نشینان سکایی بازجست، از ابتدایی‌ترین دوران وارد فرهنگ و ادبیات یونان باستان شده و در نتیجه با عناصر و بن‌مایه‌های فرهنگی یونانی درآمیخته‌است. بر همین اساس، لایه‌های تشکیل‌دهنده روایات پهلوانان زن، بالاخص گردآفرید، گردیه، زنان بی‌نام سرزمین هرورم در شاهنامه و نیز بانوگشسپ در یکی از حماسه‌های ثانوی با حفظ این عناصر و بن‌مایه‌ها در حماسه‌های ایرانی نمود پیدا کرده‌اند. آنچه در جستار پیش رو مورد بررسی قرار خواهد گرفت پدیده زن جنگاور و چگونگی بازتاب آن در شاهنامه فردوسی است. در این راستا، ابتدا به سراغ نتایج کاوش‌های باستان‌شناسی و نیز آرای متخصصانی که داده‌های باستان‌شناسی را با رویکردهای مردم‌شناختی تحلیل کرده‌اند خواهیم رفت تا بستر اجتماعی و خاستگاه جغرافیایی این پدیده را هرچه دقیق‌تر معین کنیم. سپس، با رجوع به تواریخ کهن یونان و روم، نگاه مورخان غیرایرانی به این موضوع و ردپای عناصر فرهنگ یونانی در روایات مربوط به زنان جنگاور را ارزیابی و در نهایت تلاش خواهیم کرد تا با اطلاعات به‌دست‌آمده به تحلیل ریشه‌های تاریخی این پدیده در شاهنامه بپردازیم.^۱

پیشینه پژوهش

سجاد آیدنلو در مقاله «پهلوان بانو» شواهد گوناگونی از حضور زنان جنگاور در ادبیات کهن

۱. مقاله حاضر صورت کوتاه‌شده یک مقاله بلند است که به‌ملاحظه حجم معمول مقالات آینه میراث، تلخیص شده‌است. برای مطالعه صورت کامل مقاله، که در زمینه مسائل باستان‌شناختی و مردم‌شناختی نکات تفصیلی بیشتری دارد، می‌توانید به وب‌گاه مرکز پژوهشی میراث مکتوب مراجعه کنید (ویراستار).

فارسی و نیز دیگر فرهنگ‌ها به دست داده‌است. وی در تحلیل تاریخی این پدیده - با استناد به چند منبع - انتقال تمدن بشری به دوره کشاورزی و برجسته‌شدن نقش زنان در پی نوآوری‌هایی که در این زمینه کرده‌اند، و نیز تطبیق زاینده‌گی بانوان با باروری و حیات‌بخشی طبیعت را عوامل موثر در ترفیع جایگاه اجتماعی آنان، سروری بر مردان و نیل به مقام ایزدی دانسته و چنین دوره‌ای از تاریخ تمدن بشری را عصر زن‌سالارانه تلقی کرده و بن‌مایه «پهلوان‌بانو» را نمود ناخودآگاه تفوق و احترام تقدس‌آمیز زنان در روزگار باستان دانسته‌است (آیدنلو، ۱۳۸۷: ۱۵). او به روایاتی آفریقایی اشاره می‌کند که در عصر زن‌سالاری، چندهمسری زنان، به‌خاطر جسارت و دلآوری‌هایشان، آزاد بوده‌است (همان: ۲۱). سپس با استناد به پژوهشی دیگر اشاره می‌کند که در بررسی تاریخی این بن‌مایه می‌توان از احتمال تأثیر فرهنگ جنگاوری برخی اقوام و قبایل، مثلاً بازتاب عادات و آیین زندگانی پارتیان در شخصیت ستیزه‌جوی بانوگشسپ، نیز سخن گفت (همان: ۱۵). آیدنلو از نظر جامعه‌شناختی این بن‌مایه را نمود اعتراض زنان بر نظام دیرینه مردسالارانه فرهنگ ایران می‌داند و البته متذکر می‌شود که در بیشتر روایات ایرانی زن جنگاور در نهایت مغلوب مردان می‌شود یا به ازدواج با آنان تن می‌دهد و سپس با تکیه بر آرای پژوهش‌گری دیگر شخصیتی چون بانوگشسپ را زاده فرهنگ مردسالار و مطابق با تصور مردان از زنان، جنگاوری همراه با زیبایی ظاهری، می‌داند (همان: ۱۶-۱۷).

بخش ۱: جوامع مبتنی بر نظام مساوات‌طلبی^۲ و مطالعات فرهنگی

۱-۱. شکارچی - گردآورنده‌ها^۳

در سال ۲۰۱۸م، راندال هاس^۴ و همکارانش در اطراف یک گور باستانی در حوالی رشته‌کوه‌های آندیس^۵ در پرو، بقایای نه‌هزارساله یک شکارچی را کشف کردند و آزمایش‌های

2. Egalitarianism.
3. Hunter-gatherers.
4. Randall Haas.
5. Andes Mountains.

آنان حکم به زن بودن شکارچی داد (Wei-Haas, 2020). ادامه کاوش‌های آنان نشان داده‌است که بین ۳۰ تا ۵۰ درصد شکارچیان زن بوده‌اند. همچنین نتایج آزمایش‌ها ثابت می‌کند که در این جوامع وظیفه شکار حیوانات عظیم‌الجثه بین زنان و مردان به طور مساوی یا تقریباً مساوی تقسیم شده بوده‌است (Haas & et al., 2020). افزون بر این، تحقیقات باستان‌شناختی - مردم‌شناختی نشان داده‌است که نظام اجتماعی جوامع شکارچی - گردآورنده، به طور کل، مبتنی بر مساوات‌طلبی و دور از نابرابری جنسیتی و نیز سنی بوده‌است (Widlak & Tadesse, 2006: 1/ix).

۲-۱. کشاورزان خاور نزدیک

آیین خاکسپاری در دوره نوسنگی در خاور نزدیک، نکته مهمی را درباره جایگاه زنان و مردان در آن دوره نشان می‌دهد. در این دوره مردگان زیر طبقات ساختمان‌ها دفن می‌شده‌اند و این آیین به اهمیت حافظه اجتماعی و نیاکان در شکل‌گیری هویت اجتماعی اشاره داشته‌است (Akkermans & Schwarts, 2003: 83، نقل شده در: Bolger, 2010: 515). بقایای مردان و زنان یافت‌شده در پی کاوش‌های باستان‌شناسی در ساختمان‌های منطقه چاتال‌هویوک^۶ نشان می‌دهد که تعیین خاندان به طور برابر از طریق هر دو جنس صورت می‌گرفته‌است، یعنی زن و مرد، هر دو، نیای نیاکان خود خوانده می‌شده‌اند و نژاد تنها از مرد منتقل نمی‌شده‌است (Bolger, 2010: 515).

رویکردهای جدید در تحلیل هنرهای تجسمی، سنگ‌نگاره‌ها و نمادهای به‌جامانده ازین دوران نشان می‌دهد که این حوزه از مطالعات باستان‌شناسی و اسطوره‌شناسی دهه‌ها با پیش‌فرض‌های نادرست نقش فعال زنان در این جوامع را کم‌رنگ یا محدود به باروری و مادر - خدایی جلوه داده و عموماً نقش دوگانه و کاملاً متفاوتی برای زنان و مردان در نظام اجتماعی آن دوران در نظر گرفته‌است. برای مثال، مارک وروهون بعد از بررسی سنگ‌نگاره‌ها و بقایای مجسمه‌های پنج‌ساحه باستانی در شامات و جنوب آناتولی، به نکته مهمی اشاره می‌کند که برخی از نمادها هم در ساختمان‌های مسکونی و هم در مکان‌های آیینی به چشم

6. Çatalhöyük.

می‌خورد؛ اما او به‌جای تعیین دقیق جنسیت و رابطه آن‌ها با این نمادهای تکرارشونده، به پیش‌فرض رایج جداکننده نقش زنان و مردان روی می‌آورد و هر جا تصویر انسانی همراه با حیوانات وحشی می‌بیند آن‌ها را به مردان شکارچی نسبت می‌دهد و نقش زنان را به محیط خانه و البته باروری و زاینده‌گی محدود می‌کند (Verhoeven, 2002: 247)، نقل‌شده در: Bolger, 2010: 516). پژوهش‌های جدید به‌خوبی نشان می‌دهد که تمایزهای جنسیتی بین نقش زنان و مردان نتیجه پیش‌فرض‌های نادرست محققانی است که بدون توجه به اهمیت تعیین دقیق جنسیت نگاره‌های انسانی، نظام خانوادگی حاکم بر مناطق یادشده را طبقاتی در نظر گرفته‌اند. همان‌طور که یاد شد، یکی از تحلیل‌های سنتی از نمادها و نگاره‌ها درباره نقش زنان که مورد نقد پژوهشگران جدید قرار گرفته، خلاصه‌کردن اهمیت این جنس در باروری، مادرشدن و در نتیجه نمود در قالب خدایان و الهه‌هاست (نک. Akkermans & Schwarts, 2003: 83; Bolger, 2010: 517-519). که معتقدند تحلیل‌های جدید باید از این مفاهیم ساده‌نگارانه عبور کند).

بدین ترتیب، نظام اجتماعی و خانوادگی جوامع کشاورزی را باید مبتنی بر مساوات‌طلبی دانست و همان‌گونه که پیش‌فرض‌های محققان در مردسالارخواندن این جوامع بی‌پشتوانه است، شواهد و مدارک زن‌سالاربودن آن‌ها را نیز تأیید نمی‌کند و بر این پایه نمود زنان در قالب الهه‌ها و خدایان را نیز باید برآمده از نظام اجتماعی و فرهنگی مساوات‌طلبانه دانست که در آن هر دو جنس در قالب نیروهای فرابشری تصویر شده‌بودند.

بخش ۲: کوچ‌نشینان سکایی و پدیده زن جنگاور

پیش از آغاز این بخش، باید یادآور شوم که هزاره‌ها پیش از شکل‌گیری قبایل معروف به سکایی، مناطق مختلف استپ‌های اوراسیا زنانی با پایگاه سیاسی - اجتماعی بالا را به خود دیده بوده‌است. بنابراین سکاهای تحت تأثیر فرهنگ‌های کهن‌تری بوده‌اند که در آن زنان همانند مردان در عرصه‌های اجتماعی نقش‌هایی حیاتی بر عهده می‌گرفته‌اند (برای آگاهی بیشتر در این زمینه، نک. Anthony, 2007: 317-329). قرن هشتم پیش و چهارم پس از

میلاد را زمان تقریبی برآمدن و از میان رفتن افق^۷ سکایی و شاخه‌های مختلف آن دانسته‌اند (Davis-Kimball & Behan, 2002: 21). اکتشافات و البته آزمایش‌های دقیق‌تر بر بقایای استخوان‌های به‌جامانده در گورپشته‌های این افق، از زنان جنگاوری که با لباس رزم مردانه و تیر و کمان به خاک سپرده شده‌اند، حکایت دارند (Ibid: 47, 54, 105). گروهی دیگر از زنان با وسایل مربوط به جنگاوری و کاهنی، هر دو، در این گورپشته‌ها به خاک سپرده شده‌اند که این نشان از جایگاه اجتماعی و سیاسی بسیار بالای آنان دارد (Ibid: 47).

عشایرشناسان بر آنند که برای کوچ‌نشینان کهن، تعداد افراد اهمیت زیادی داشته‌است؛ بدین معنی که هر فرد، بدون در نظر گرفتن جنسیت، در افزودن بر تعداد لشکریان و نیز تقسیمات لشکری نقش بسزایی ایفا می‌کرده‌است. با توجه به این که نوع نبرد این گروه از مردمان وابسته به فضا بوده و هنگام نبرد یا دفاع ابتدا در قالب گروه‌های خانوادگی و سپس یک سپاه صد تا چند ده هزار نفری در فضاهای مختلف پخش می‌شده‌اند تا در برابر مهاجمان ایستادگی کنند، تعداد افراد بیش از هر چیزی اهمیت داشته‌است و به همین سبب، زن و مرد هر دو نقش مهمی در تاکتیک جنگ ایفا می‌کرده‌اند (Balgabayeva, 2016: 5275).^۸

همچنین، زندگی کوچ‌نشینان امروزی استپ‌ها نشان می‌دهد که دختران از دوران طفولیت سوارکاری و هنر رزم را آموزش می‌دیده‌اند. این پدیده نیز به احتمال زیاد یادگار مردمان کهن این سرزمین‌ها بوده‌است و کشف بقایای دختر ۱۳ یا ۱۴ ساله جنگاور سرمتی می‌تواند گواهی بر درستی این مدعا باشد (Davis-Kimball & Behan, 2002: 58, 60-62).

نقش زنان در تشکیلات نظامی کوچ‌نشینان افق سکایی را می‌توان به‌طور موجزتر نیز بررسی کرد. در زندگی کوچ‌نشینی، مردان معمولاً دور از خانه در پی یافتن چراگاه جدید، چرادادن گله یا تأمین معاش بوده و زنان بیشتر در خانه و محیط اطراف آن به سر می‌برده‌اند

۷. «افق» (Horizon) اصطلاحی است که باستان‌شناسان آمریکایی به هر گونه دست‌سازه، سبک هنری یا آثار فرهنگی که در زمانی محدود گستره جغرافیایی وسیعی را در بر گرفته باشد، اطلاق می‌کنند (The Adventure of Archaeology Wordsmith "Horizon").

۸. درباره این که جوامع کوچ‌نشین سکایی را نباید جوامع زن‌سالار نامید، نک. Balgabayeva, 2016: 5278-5280.

(Balgabayeva, 2016: 5279). با توجه به غیبت‌های بعضاً طولانی‌مدت مردان، زنان می‌بایست از مهارت‌های جنگاوری لازم جهت مقابله با مهاجمانی که قصد چپاول چادرها و دستبرد به رمه گوسفندان و اسبان آنان را داشتند، برخوردار می‌بودند. بنابراین، زنان بیشتر در مقابله به تاخت و تاز احتمالی و نیز - طبق برآورد پژوهشگران - به‌هیچ‌نیروی کمکی در نبردها به کار گرفته می‌شده‌اند. نکته بسیار مهم دیگر این است که زنان به سبب تفاوت سطح قدرت جسمانی‌شان با مردان، به‌ندرت وارد نبرد تن‌به‌تن با مهاجمان می‌شده‌اند و تکیه آنان در دفع خطر بر هنر سوارکاری و تیراندازی از فواصل دور بوده‌است (Davis-Kimball & Behan, 2002: 62, 65).

بخش ۳: زنان جنگاور سکایی در ادبیات و تاریخ یونان باستان

ایلیاد هومر نخستین منبعی است که در آن به زنان جنگاوری که به کمک اهالی ایلیون (تروا) شتافتند و احتمالاً در نزدیکی آن سرزمین، در آناتولی، که ترکیه امروزی بخشی از آن است، زندگی می‌کرده‌اند^۹، اشاره شده‌است (Homer, 2011: 3/189, 6/186). هرودوت از نخستین و مهم‌ترین مورخانی است که صفحاتی از بخش مرتبط با تاریخ پارسیان کتابش را به «آمازون»ها اختصاص داده‌است. او این زنان را مردمانی جدا از سکاها (اسکیت‌ها) به‌شمار آورده که حتی زبان یکدیگر را نمی‌فهمیدند تا این‌که زبان اسکیت‌ها را آموختند و در نهایت، از اختلاط این دو گروه، شاخه «سرمتی» به‌وجود آمد (Herodotus, 1928: I/IV/110-116). وی می‌افزاید که زنان «سرمتی» - که نبرگان آمازون‌ها و اسکیت‌ها محسوب می‌شوند - نیز زنانی جنگاور بوده‌اند که با مردان یا بدون آنان به جنگ می‌رفته‌اند و لباس‌های مردانه می‌پوشیده‌اند (Ibid: 116). در روایت هرودوت، گزاره‌های تاریخی با افسانه‌های رایج درباره زنان جنگاوری که دشمنان سرسخت یونانی‌ها بوده‌اند، درآمیخته‌است. کاوش‌های باستان‌شناسی به‌هیچ‌عنوان وجود گروهی از زنان جنگاور را که در استپ‌ها، یا طبق باور

۹. در ایلیاد سخنی از محل سکونت آنان به میان نیامده‌است، اما برخی از منابع یونانی محل استقرار آمازون‌ها را حوالی تروا دانسته‌اند (Blok, 1994: 217).

یونانی‌های باستان در آناتولیا، به‌طور مستقل از مردان زندگی می‌کرده‌اند، تأیید نمی‌کند. همچنین هیچ پشتوانه علمی‌ای برای تفکیک کردن آمازون‌ها از اسکیت‌ها وجود ندارد (Davis-Kimball & Behan, 2002: 121). با این حال پژوهشگران اطلاعات اولیه خود از موضوع زنان جنگاور، هنر سوارکاری، تیراندازی و پوشش مردانه آنان را از خلال همین متون به دست آورده‌اند.

مورخان هم‌عصر هرودوت کسانی بوده‌اند که درباره شکل ظاهری این زنان افسانه‌پردازی کرده‌اند. ظاهراً هلانیکوس^{۱۰} نخستین کسی بوده که - با ریشه‌شناسی عامیانه - «آمازون» را واژه‌ای یونانی به معنی «بی‌پستان» دانسته و بر این پایه نتیجه گرفته‌است که آنان برای تیراندازی بهتر یکی از پستان‌های خود (عموماً سمت راست) را در کودکی می‌بریده‌اند. مورخان یونانی و نیز رومیان، که چه در ادبیات و چه در تاریخ، مقلد سفت‌وسخت یونانی‌ها بوده‌اند، این افسانه را در کتاب‌های خود نقل کرده‌اند (Mayor, 2014: 86-88). اما این ریشه‌شناسی عامیانه و البته توصیف خیالی برخاسته از آن، از دیرباز مورد تردید مورخان قرار بوده‌است (نک. Ibid: 87). نقاشان و مجسمه‌سازان یونان باستان نیز این زنان را با شمایی کاملاً عادی به تصویر کشیده‌اند (Ibid: 89). دیگر این‌که، هرچند زبان‌شناسان آرای متفاوتی درباره معنا و ریشه این واژه دارند،^{۱۱} همگی بر یونانی نبودن واژه و غلط بودن ریشه‌شناسی عامیانه هلانیکوس متفقند. به احتمال زیاد این واژه بیگانه از طریق تجار مناطق کوچ‌نشین دریای سیاه، جایی که در آن به زبان‌های قفقازی، ایرانی و شاخه‌هایی از هند و اروپایی سخن گفته می‌شده، همراه با نخستین داستان‌های پهلوانی زنان جنگاور سکایی به یونان قدیم راه پیدا کرده بوده‌است. این مسئله از نظر زمان‌بندی نیز درست درمی‌آید، چراکه نخستین تصاویر از زنان جنگاور سکایی در قرن هشتم پیش از میلاد در نقاشی‌های یونانی به دست آمده و اندکی بعد هم در ایلید از آنان یاد شده‌است (Ibid: 88).

10. Hellenicos of Lesbos.

۱۱. برای آگاهی از حدسیات زبان‌شناسان، نک. Blok, 1994: 21-37.

ذکر چند نکته دیگر از سیمای زنان جنگاور سکایی در هنر و تاریخ یونان و نیز روم باستان سودمند است. همان‌طور که پیش‌تر آمد، منابع یونانی آمازون‌ها را قبیله‌ای کاملاً زنانه توصیف کرده‌اند که در سرزمینی بدون مرد می‌زیسته‌اند. از طرفی، چه در کهن‌ترین منبع نوشتاری یونانی درباره این زنان (ایلید)، و چه در تصاویر و متون تاریخی، آنان مغلوب مردان جنگاور یونانی شده‌اند. دیگر این‌که زیبایی و جذابیت جنسی این زنان جنگاور در تاریخ و فرهنگ یونان و روم بسیار برجسته است. در جامعه مردسالار یونان که سهم زنان از عدالت اجتماعی بسیار کمتر از مردان بوده است (نک. Davis-Kimball & Behan, 2002: 122, 125) توسل به افسانه «آمازون»‌ها برای توجیه این نابرابری، و درستی مطیع‌بودن زنان و مطاع‌بودن مردان ضروری به نظر می‌رسیده است. اساطیر در جوامع یونانی ابزارهای قدرت‌مندی بوده که حقیقی تصور می‌شده و در جهت توجیه سنن اجتماعی، توضیح پدیده‌های طبیعی و معنای زندگی به کار گرفته می‌شده است. داستان‌های «آمازون»‌ها در منابع یونانی نشان می‌دادند که اگر زنان از سیطره مردان خارج شوند دست به چه اقداماتی می‌زنند: زنان تنومندی که آزادانه به اقصی نقاط عالم سفر می‌کردند، از جوامع مردانه روی برمی‌گرداندند و در قالب گروهی خون‌خوار، خودسر و کژخلق هرزه خود را همواره دشمنان یونانی‌ها به شمار می‌آوردند. این زنان، هرچند از پیروزی لحظه‌ای خود در جنگ سرخوش می‌شدند، مقدرأً موجوداتی ضعیف و محکوم به شکست در برابر پهلوانان یونانی بودند. چنین داستان‌هایی توجیه مناسبی برای مردان بود تا زنان را مطیع خود سازند و خانه‌نشین کنند (Ibid: 128, 129). نگارگری‌ها و پیکره‌تراشی‌های زنان آمازونی نیز علاوه بر این‌که در بسیاری موارد از مغلوب شدن آنان در برابر مردان یونانی حکایت داشته، گاهی نیز لباس و بدن این زنان را مطابق با فضای فکری و نگاه حاکم بر زنان در یونان ترسیم کرده است: موجوداتی ظریف و نیمه‌برهنه (عموماً نیمه راست بالاته).

بخش ۴: پارتیان

می‌دانیم که مورخان پارتیان را گروهی از قبیله کوچ‌نشین پرنی، که به یکی از طوایف اتحادیه کوچ‌نشینان داهه تعلق داشته‌اند، به شمار آورده‌اند (Dąbrowa, 2011: 168). استرابو در

توصیف جغرافیای گرگان و مناطق اطراف آن اتحادیه داهه را از «اسکیت»هایی دانسته است که در اطراف دریای خزر زندگی می‌کنند (Strabo, 1928: V/11.8.1-2). پرنی‌ها که یکی از سه قبیله اتحادیه داهه را تشکیل می‌دادند، ظاهراً، همراه با دیگر قبایل اسکیتی از خاستگاهشان در جنوب روسیه امروزی به جنوب شرق دریای خزر کوچ کرده‌اند (Lecoq, 2011). در اینجا قصد تکرار مطالب مندرج در کتب تاریخی درباره منشأ این سلسله را ندارم و به همین چند سطر برای نشان دادن ارتباط این سلسله با کوچ‌نشینان سکایی بسنده می‌کنم. از آنجا که پارتیان اصالتاً از یکی از شاخه‌های کوچ‌نشینان سکایی (اسکیتی) برآمده بودند، در محیطی که زنان جنگاور در آن بخشی از قوای نظامی را تشکیل می‌دادند نشو و نما یافته بودند. در میان حکمرانان پارتی، روایات مربوط به زندگی مهرداد ششم نکاتی جالب و در پیوند با موضوع سخن ما دارد، اما پیش از این که به این روایات پردازم لازم است به چند نکته درباره رویارویی هخامنشیان با زنان جنگاور اشاره کنم.

۴-۱. نکاتی درباره رویارویی هخامنشیان با زنان جنگاور

طبق شواهد تاریخی، هخامنشیان با پدیده زن جنگاور ناآشنا نبوده‌اند. مشکلاتی که هخامنشیان در غلبه بر کوچ‌نشینان سکایی داشته‌اند در تواریخ به طور مفصل آمده است. در حوالی ۵۴۵ پیش از میلاد، کوروش دوم، معروف به کوروش بزرگ، در نبردی با سکا‌های هوم‌نوش - در منطقه‌ای بین سغد و بلخ - حکمران آن‌ها، هوم‌ورگه (آمورگه)^{۱۲}، را به بند می‌کشد. همسر هوم‌ورگه، اسپارثرا^{۱۳}، سپاهی متشکل از سه هزار مرد و دوهزار زن سوار را راهی نبرد با کوروش می‌کند (در تعداد لشکریان مسلماً اغراق شده است، اما این جزئیات نشان می‌دهد که در قبایل سکایی زن و مرد در کنار هم عازم جنگ می‌شده‌اند. این امر لزوماً با آنچه پیش‌تر درباره نقش زنان جنگاور در سپاه قبایل کوچ‌نشین متذکر شدم - یعنی دفاع از قلمرو و تشکیل نیروی کمکی - در تناقض نیست، چراکه مسلماً لشکر کمکی در مواقع

12. Amorges.

13. Sparethra.

اضطراری به نبرد فراخوانده می‌شده است)^{۱۴} تا همسر خویش را از بند برهاند. اسپارتر لشکر کورش را وادار به عقب نشینی می‌کند، چند تن از بزرگان سپاه و دربارش را به اسارت می‌گیرد و در نهایت با توافق طرفین اسرای هر دو جناح آزاد و سکاها را هوم‌نوش با هخامنشیان متحد می‌شوند (Mayor, 2014: 328). این روایت تاریخی از نخستین مواجهه‌های پارسیان هخامنشی با فرهنگ جنگی کوچ‌نشینان سکایی حکایت دارد که زنان در آن نه فقط در قالب رهبر، بلکه بخشی از قوای نظامی مطرح بوده‌اند. بنابراین، از یک جهت باید بین آشنایی هخامنشیان و پارتیان با این پدیده تفاوت قائل شد: پارتیان از فرهنگی برخاسته بودند که در آن زنان به‌طور گسترده در امور نظامی نقشی ایفا می‌کردند،^{۱۵}

۱۴. به هیچ عنوان این احتمال را که زنان جنگاور استپ‌ها از دوره‌ای به بعد به‌حیث بخشی از نیروی اصلی و نه کمکی در نبردها حاضر می‌شده‌اند، رد نمی‌کنم و مراد از توضیح یادشده تنها این است که از این روایت لزوماً نمی‌توان این‌گونه برداشت کرد که زنان جنگاور لشکر اسپارتر قطعاً جزو نیروهای اصلی نبرد بوده‌اند، چراکه وی پس از به اسارت رفتن همسرش (شکست ابتدایی سپاه سکاها) به تجدید قوا پرداخته و بنابراین احتمال این‌که نیروهای کمکی را به نبرد فراخوانده باشد بسیار زیاد است.

۱۵. آیا در دوره فرمانروایی پارتیان زنان نیز در ارتش شاهنشاهی یا نجیب‌زادگان نقشی ایفا می‌کرده‌اند؟ نگارنده - در حد جست‌وجوی خویش - در این زمینه اطلاعاتی به دست نیاورده است (برای مثال، در بروسیوس، ۱۳۹۵؛ شپمن، ۱۳۸۶: ۱۷۱-۱۷۳؛ و Wozniak, 2019: 123-271 سخنی در این باره به میان نیامده است. شایان ذکر است که از آنجا که کتاب زنان در ایران باستان بروسیوس تنها به بررسی وضعیت زنان در دوره هخامنشیان پرداخته است، مترجم کتاب اطلاعات مربوط به زنان در دوران اشکانی و ساسانی را از دیگر تحقیق نویسنده و نیز منابع فارسی به ترجمه خویش افزوده است. نگارنده، برای اطمینان بیشتر، به مدخل "Women i. In Pre-Islamic Persia" نوشته بروسیوس (2010) در دانشنامه ایرانیکا نیز رجوع کرد و در آنجا نیز سخنی از زنان جنگاور به میان نیامده بود). در هر صورت هیچ بعید نیست که کاوش‌های باستان‌شناسی یا تحلیل‌هایی نواز داده‌های موجود در آینده اطلاعات مهمی در این زمینه به دست دهد. اما اگر بخواهم با توجه به اطلاعات موجود نبود زنان جنگاور را در ساختار سیاسی - اجتماعی حکومت پارتیان - با وجود برآمدن از محیطی که زن جنگاور در آن حضور فعالی داشته است - توجیه کنم، باید بگویم که پارتیان پس از سازمان‌یافتن در قالب یک حکومت قاعدتاً همانند دیگر امپراطوری‌ها ساختار منظمی برای قوای نظامی خود ایجاد کرده بوده‌اند. سازمان‌دهی ارتشی یک پارچه، که یکی از خویش‌کاری‌های بنیادینش محافظت از قلمرو حکومت و مردم بوده است، نیاز به زنانی را که افزون بر وظایف متعدّد در زندگی روزمره خود می‌بایست از کودکی راه و رسم جنگاوری را نیز می‌آموخته‌اند از میان برده بوده است (همان‌طور که پیش‌تر گفتم احتمالاً نقش اولیه زنان جنگاور کوچ‌نشین ابتدا حفظ و حراست از ←

درحالی که هخامنشیان در مواجهه با همسایگان خود، که مهم‌ترین‌شان کوچ‌نشینان سکایی‌ای بودند که بعدها پارتیان از میان آنان برخاستند و به حکومت رسیدند، با چنین فرهنگی آشنا شده بودند.^{۱۶}

۲-۴. مهرداد ششم و هیسیکراتیا^{۱۷}

مهرداد ششم در محیطی با تنوع نژادی و زبانی بالا نشو و نما یافته بود: در دربار پدرش، یونانی زبان رسمی بود و محیط اطراف آنان مملو از ایرانیان، بومیان آناتولی و یونانی‌های مهاجم بود؛ بنابراین، محیط زندگی وی به خوبی توضیح می‌دهد که چرا در تواریخ بر تسلط مهرداد ششم به زبان‌های گوناگون، به‌ویژه یونانی، اشاره شده است (Mayor, 2009: 45, 46). انس او با فرهنگ‌های مختلف در انتخاب قوای نظامی نیز مشهود بوده است. در یکی از نبردهایش با رومیان در ارمنستان تعداد غیر معمولی (۳۵ هزار تن) از مردان و زنان سوار کوچ‌نشین قفقازی را از سرزمین‌های مختلف استپ‌های کرانه دریای سیاه فرامی‌خواند و احتمالاً در

→

قلمرو و اموال در غیاب مردان و سپس حضور در کنار مردان در نبرد به‌هیچ‌نیروی کمکی بوده است). از طرفی، پدیده زن جنگاور برخاسته از فرهنگ و زندگی در محیط کوچ‌نشینی بوده است و با تغییر شرایط زندگی احتمالاً نیاز به چنین پدیده‌ای رفته‌رفته کم‌رنگ شده است. در آخر باید به این نکته نیز اشاره کنم که تطبیق‌پذیری و انس با فرهنگ‌های مختلف از مهم‌ترین مشخصه‌های فرهنگی جامعه پارتیان به شمار آمده است (Overtoom, 2020: 30). بدین معنی که آنان عناصر فرهنگی ایرانی، یونانی و کوچ‌نشینی را در هویت سیاسی، اداری و اجتماعی خویش درونی کرده و همواره در پی سازگار کردن خود با خصوصیات اجتماعی و نیز تدابیر جنگی موفق مردمانی که با آنان مراد داشتند، بودند و با وجود این که هیچ‌گاه ارتباط خود با ریشه‌های کوچ‌نشینی‌شان را قطع نکردند، با درآمیختن عناصر فرمانروایی یونانی و ایرانی توانستند یک امپراطوری عظیم را تشکیل دهند و آن را حفظ کنند (Ibid). از این رو، شاید بتوان گمان کرد که چنین تطبیق‌پذیری‌هایی با فرهنگ و نظام‌های اجتماعی مختلف، به‌ویژه فرهنگ یونانی (کالیبری، ۱۳۹۳: ۴۲۱/۲-۴۴۳) منجر به ایجاد تغییراتی در ساختار ارتش شده و یکی از این تغییرات حذف تدریجی زنان از نیروی نظامی بوده است.

۱۶. آرتمیس اول هم که به‌عنوان مشاور در جنگ سالامیس در کنار خشایارشا حضور داشته، اصالتاً یونانی بوده است (Munson, 1988: 92) و حضور این زن خارجی را در سپاه پارسیان - که اصولاً زنی با نقشی فعال و اثرگذار در جنگ در میان آن‌ها نبوده است - باید استثنا دانست (Mayor, 2014: 315).

17. Hysicratea.

همین حین با یکی از زنان جوان جنگاور کوچ‌نشین، هیپسیکراتیا، آشنا می‌شود و او را به زنی می‌گیرد. با توجه به اشارات مورخان به علاقه مهرداد ششم به تاریخ و هنر و ادبیات و زنان خردمند باید احتمال داد که آگاهی و تیزهوشی این زن به او جایگاه ویژه‌ای در نزد این پادشاه پارتی داده بوده است (Ibid: 304). ظاهراً مهرداد ششم در توصیف و ستایش این زن، علاوه بر این که او را «دارای روحی مردانه و جسارتی گزاف» می‌خوانده، از او با صورت مذکر اسمش، هیپسیکرات^{۱۸}، یاد می‌کرده است. داستان‌های این زوج به شدت یادآور زوج‌های معروف یونانی مثل اسکندر و ملکه «آمازون» هاست، داستانی که به احتمال زیاد مهرداد، به سبب زندگی در محیطی چندفرهنگی که در آن روایت‌های تاریخی و افسانه‌ای یونانی رواج زیادی داشته، از آن آگاهی داشته است.^{۱۹} هم به واسطه ازدواج با هیپسیکراتیا و هم به این خاطر که دوره‌ای از خردسالی اش را میان کوچ‌نشینان سکایی گذرانده بوده است، مهرداد ششم در یک-دو دهه پایان حیاتش، زمانی که وادار به تبعید می‌شود، به سرزمین کوچ‌نشینان سکایی، که با زبان‌های اهالی آن‌ها نیز آشنا بوده است، نقل مکان می‌کند (Ibid: 304, 364-367).

روایت زندگی مهرداد ششم، علاوه بر این که بر آشنایی عمیق پارتیان با پدیده زن جنگاور باز تأکید می‌کند، به ارتباط نزدیک این حکومت با فرهنگ هلنی نیز اشاره دارد. افزون بر اینکه آنان در دوره رواج فرهنگ هلنی در آسیای مرکزی به حکومت می‌رسند، بسیاری از نجیب‌زادگان و شاهزادگانشان در محیطی رشد کرده‌بوده‌اند که فرهنگ و ادبیات و هنر یونانی در آن غلبه داشته، یا حداقل یکی از فرهنگ‌های پرنفوذ بوده است.^{۲۰} داستان‌های زنان

18. Hysicrates.

۱۹. رابطه نزدیک مهرداد ششم و هیپسیکراتیا در آثار هنری مختلف، برای مثال تابلوی نقاشی زنان مشهور از بوکاپیو، بازتاب یافته است (Mayor, 2009: 355).

۲۰. علاقه پادشاهان اشکانی به فرهنگ و هنر هلنی را در لقبی که بسیاری از آنان به خود می‌دادند، فیلهلین (دوست‌دار یونانی‌ها)، می‌توان دید. استفاده پادشاهان اشکانی از این صفت - حداقل تا سده نخست پیش از میلاد - تنها به جهت پیش برد اهداف سیاسی و جلب حمایت اقتصادی یونانی-مقدونی‌های‌ها و کسب تأیید عقیدتی آنان نبوده، بلکه طبق مدارک و شواهد کهن نشانگر علاقه آنان به این فرهنگ نیز بوده است (کالیبری، ۱۳۹۳: ۴۳۶/۲).

جنگاور سکایی (آمازون‌ها در فرهنگ و ادبیات یونانی) قرن‌های متمادی در ادبیات شفاهی یونانی‌ها، متون تاریخی، ادبی و هنر آنان به‌طور گسترده نمود یافته و قاعدتاً با گذشت زمان این روایات شاخه‌های گوناگونی پیدا کرده و در سطوح مختلف دگرگون شده بوده‌است.^{۲۱} در بخش پایانی این جستار، به چگونگی بازتاب این روایات در شاهنامه فردوسی خواهیم پرداخت.

بخش ۵: پدیده زن جنگاور در شاهنامه

از آنجا که داستان‌ها و نام برخی پهلوانان شاهنامه با نجیب‌زادگان پارتی چون گودرز و بیژن و... در ارتباط است، این فرضیه مطرح شده‌است که خاندان‌های پارتی گودرز دوم، کارن، مهران و پیروان آنها نقش مهمی در شکل‌گیری، تدوین و انتقال روایات حماسی داشته‌اند (خطیبی، ۱۳۹۳: ۴۰۸/۲). افزون بر این، وجود عناصر پارتی در شاهنامه (پرچم ازدها پیکر) و داستان‌هایی که ریشه در ادبیات پارتی دارند (بیژن و منیژه) جای تردیدی باقی نمی‌گذارد که منبع یا منابع فردوسی روایات پارتی را در خود بازتاب داده‌اند (همان: ۴۰۱). روایات سکایی نیز از خلال برخی از داستان‌های رستم در شاهنامه نمود یافته‌است. این نکته را باید در نظر داشت که شاخه/شاخه‌هایی از سکاها در سده دوم پیش از میلاد به افغانستان امروزی، ابتدا شمال و شمال غرب (منطقه باختر)، مهاجرت کرده‌اند. شواهد باستان‌شناسی از سکنی‌گزیدن آنان در کرانه‌های رود ارغنداب، قندهار کهن و احتمالاً سیستان بزرگ در حوالی سده نخست پیش از میلاد حکایت دارد (Callieri, 2016). سده‌ها قبل، در دوره تسلط اسکندر و سپس تر سلوکیان بر خاور و آسیای میانه، سیستان

۲۱. در عرصه هنر، این تفاوت‌ها به خوبی قابل مشاهده است، چراکه در پاره‌ای از تصاویر زنان جنگاور سکایی با لباس‌هایی، به‌ویژه با شلوار که گویا دست‌آورد همین اقوام کوچ‌نشین استپ‌های اوراسیا – که نخستین رام‌کنندگان اسب بوده‌اند و شلوار پوشش لازم و بسیار مناسبی برای سواری‌های طولانی مدت به شمار می‌آمده (Mayor, 2014: 191-208) – بوده‌است، نزدیک‌تر به واقعیت ترسیم شده‌اند، حال آن‌که پاره‌ای دیگر از تصاویر از پوششی کاملاً متفاوت و نزدیک‌تر به فرهنگ یونان حکایت دارند.

تبدیل به یکی از پایتخت‌های مهم فرهنگ هلنی شده بود (Burner, 2008: 3/2/775). از این رو، ساکنان این مناطق، چه بومیان چه سکا‌های مهاجر، بی‌شک تحت تأثیر فرهنگ هلنی قرار گرفته بوده‌اند. در دوره حکمرانی پارتیان در شرق و غرب ایران، کشمکش‌هایی بین سکا‌ها و پارتیان در شرق ایران شکل گرفته بود، هرچند سکا‌ها، در مقایسه با رومیان، دشمنان اصلی پارتیان به شمار نمی‌رفته‌اند، کشمکش با آنان در مرزهای شرقی منجر به کشته‌شدن شاهانی از جمله فرهاد دوم (۱۳۲-۱۲۶ پیش از میلاد) گردید (Dąbrowa, 2011: 170). با توجه به این کشمکش‌ها که گاه به غلبه پارتیان بر سکا‌ها می‌انجامیده (Ibid: 171) پذیرفتن این فرضیه که روایاتی با اصل سکایی با ورود سکا‌ها به سیستان امروزی با روایات محلی زرنگیان درآمیخته و سپس با روایات اشکانی تلفیق شده است (خالقی مطلق، ۱۳۹۰: ۴۹۲) منطقی به نظر می‌رسد. به‌علاوه، احتمالاً داستان‌های زنان جنگاور سکایی - در دوره‌ای که پارتیان، سکا‌های ساکن در جنوب و غرب افغانستان امروزی و نیز باشندگان بومی این مناطق، همگی، از فرهنگ و هنر هلنی تأثیر پذیرفته بودند - ابتدا در روایات شفاهی، با تأثیر از عناصر یونانی، بین مردم رواج یافته بوده و سپس وارد متونی شده که به زندگی نجیب‌زادگان و پهلوانان می‌پرداخته است.^{۲۲}

۱-۵. گردآفرید

صحنه کوتاه نبرد گردآفرید با سهراب عناصر گوناگون و درهم‌تنیده‌ای از پدیده زن جنگاور

۲۲. بیشتر روایات مربوط به خاندان رستم به احتمال بسیار زیاد از کتبی چون کتاب السکیران - که ابن مقفع آن را به عربی برگردانده بوده است -، کتاب البیکار (کتاب پیکار) و کتاب رستم و اسفندیار وارد شاهنامه ابومنصوری و بالتبع سروده فردوسی شده بوده است (خالقی مطلق ۱۳۹۰: ۴۹۴: 187; Hämeen-Anttila, 2018). خالقی مطلق بر این گمان است که آزاد سرو کتاب سکیران را به فارسی برگردانده بوده و محتمل دانسته است که منبع گردآوردندگان شاهنامه منشور این ترجمه فارسی بوده باشد (همان: ۴۹۴، ۴۹۵)، درحالی‌که هامین - آنتیلا به چنین مسئله‌ای اشاره نمی‌کند و تنها با احتیاط بدین نکته می‌پردازد که شاید منبع فردوسی در سرایش داستان‌های «بیژن و منیژه» و «رستم و سهراب» روایت آزادسرو بوده باشد (Hämeen-Anttila, 2018: 197); برای رستم در منابع فارسی و عربی، نک. (Ibid: 174-199).

در بر دارد: بلافاصله پس از اسیرشدن هجیر، گردآفرید جامه رزم می پوشد و روانه نبرد با سهراب می شود. به محض این که سهراب را در میدان نبرد می بیند بر او تیرباران می گیرد. وقتی تیرها کارگر نمی افتد و سهراب نیزه به دست به پیشروی خود ادامه می دهد، تلاش می کند تا با نیزه به سهراب حمله ور شود اما این نیزه سهراب است که در کمر بند گردآفرید می افتد و زرهش را می درد و او را از زین برمی گیرد. گردآفرید نیز برای رهایی از چنگ سهراب شمشیر می کشد و بر نیزه او می زند و با دونیم کردن نیزه دوباره بر زین جای می گیرد و درمی یابد که «به آورد با او بسنده» نیست. در نهایت سهراب موفق می شود به او نزدیک شود و او را در چنگ خود اسیر کند و با کنارزدن کلاه خود پی به جنسیت او ببرد. گردآفرید که رهایی را ناممکن می بیند به نیرنگ متوسل می شود و با چرب زبانی و البته تکیه بر زیبایی ظاهری، سهراب را رام و دل بسته خود می کند و در نهایت از چنگش رها می شود (فردوسی، ۱۳۸۸: ۱۳۴/۲-۱۳۵).

به گمان نگارنده عناصر کلیدی این روایت عبارتند از:

- الف. تمرکز بر غلبه بر دشمن از فاصله دور و پی بردن به ناتوانی در جنگ تن به تن؛
- ب. پوششی غیرقابل تفکیک از مردان؛
- ج. فریب دادن و دل بسته کردن دشمن با تکیه بر فصاحت و زیبایی ظاهری؛
- د. اسارت یکی از سپاهیان.

پیش تر در همین نوشتار (نک. ۲-۲) گفتم که زنان جنگاور کوچ نشینان سکایی، احتمالاً، بیشتر وظیفه حراست از خانه و محیط های اطراف آن را داشته اند و به طور کل نیز در نقش نیروی کمکی در نبردها به کار گرفته می شده اند و از آنجایی که قدرت جسمانی کمتری نسبت به مردان داشته اند، وارد نبرد تن به تن با مردان مهاجم نمی شده اند و در عوض، با تکیه بر هنر تیراندازی از فواصل دور، این مهاجمان را تارومار می کرده اند. گردآفرید نیز زمانی وارد نبرد می شود که سپاه دشمن به نزدیکی دز رسیده و هجیر را نیز به اسارت برده است. به نوعی او یک جنگاور کمکی است که در زمان مناسب (شکست سپاه اصلی و محاصره شدن محل استقرار او و خانواده اش) وارد نبرد با دشمن می شود. از طرفی، از همان ابتدا با پرتاب تیر (نبرد از فاصله دور) سعی در شکست رقیب دارد و وقتی سهراب به او

نزدیک می‌شود می‌خواهد راه بازگشت را پیش بگیرد، زیرا می‌داند که توانایی نبرد تن‌به‌تن با فرزند رستم را ندارد. پوششی مشابه لباس مردان جنگاور از دیگر نکاتی است که به‌طور قطع برآمده از فرهنگ اجتماعی و جنگی کوچ‌نشینان سکایی بوده‌است و در این زمینه نیز گردآفرید بازتاب‌دهنده یکی دیگر از آیین‌های جنگی زنان جنگاور سکایی است. بنابراین، آنچه باستان‌شناسان درباره پوشش، نقش و تاکتیک جنگی زنان نبرده سکایی گفته‌اند در صحنه نبرد گردآفرید و سهراب نیز قابل شناسایی است.

نخستین بار خالقی مطلق (۱۳۶۱: ۱۷۷، ۱۷۸) با استناد به روایتی از هرودوت به اصل سکایی داستان رستم و سهراب اشاره کرده‌است. روایت گردآفرید، علاوه بر این که بازتاب‌دهنده عناصر تاریخی مهمی از زنان جنگاور کوچ‌نشین استپ‌ها است، به خوبی یادآور داستان‌هایی است که مورخان یونانی درباره زنان جنگاور سکایی نقل کرده‌اند. از میان این داستان‌ها باید به داستان «زَرّینه»^{۲۳} و استریانگیوس^{۲۴} اشاره کرد. صورت‌های مختلفی از این افسانه در کتب تاریخی کهن روایت شده‌است. ظاهراً کتزیاس^{۲۵} نخستین کسی بوده که به این داستان پرداخته و این اطلاع از راه مورخان پس از وی، که در نقل این داستان به او ارجاع داده‌اند، به ما رسیده‌است؛ چراکه جز بریده‌ای از روایت کتزیاس باقی نمانده‌است و همان قطعه نیز با روایت دیگر مورخان تفاوت‌های چشمگیری دارد (Ctesias, 2010: 36-40). با این حال، هسته داستان در روایات مختلف کمابیش یکسان است. ماجرا از اینجا شروع می‌شود که پارتیان (که شاخه‌ای از اسکیت‌ها بوده‌اند) علیه مادها دست به شورش می‌زنند و برای غلبه بر آنان به سکاهای می‌پیوندند. رهبر سکاهای در آن دوران زنی به نام «زَرّینه» بوده‌است. زَرّینه با رهبر پارتیان، مرمروس^{۲۶}، ازدواج می‌کند و بدین ترتیب اتحاد پارتی - سکایی علیه مادها شکل می‌گیرد. این اتحاد وارد جنگ‌های طولانی با مادها می‌شود و در یکی از نبردها زَرّینه هم‌اورد فرمانده سپاه ماد، استریانگیوس، می‌شود

23. Zarinaea.

24. Stryangaeus.

25. Ctesias.

26. Mermerus.

(Mayor, 2014: 380). بخشی از این داستان که مربوط به تحلیل ما از صحنه نبرد گردآفرید است در روایت دیمیتریوس^{۲۷} آمده است:

استریانگیوس نامی، یک مرد مادی، زنی سکایی را از اسبش پایین کشید، چراکه زنان سکایی همانند آمازون‌ها^{۲۸} می‌جنگند، و وقتی دید که این زن جوان و خوش چهره است - بی‌آنکه به او آسیبی زده باشد - به او اجازه داد که بگریزد. سپس تر، زمانی که پیمان صلح منعقد شد، دل مرد مادی مبتلای زن جنگاور سکایی شد، ولی در جلب نظر او ناکام ماند.

در این روایت هویت زن سکایی مجهول است، اما دیگر منابع (از جمله قطعه باقی مانده از کتزیاس) نام این زن را «زَرّینه» دانسته‌اند (نک. Ctesias, 2010: 37). افزون بر شواهد باستان‌شناسی، اشارات بی‌شماری در کتب تاریخی یونانی و رومی به تفکیک‌ناپذیری پوشش زنان جنگاور سکایی از مردان وجود دارد (نک. بخش سوم همین نوشتار؛ نیز، نک. Gera, 1997: 92). بنابراین، جای کمتر تردیدی باقی نمی‌ماند که جنسیت زَرّینه تنها زمانی که وی در چنگ «استریانگیوس» افتاده آشکار شده بوده است. طبق روایت دیمیتریوس، این زیبایی زَرّینه است که جان او را نجات می‌دهد. حتی در روایت موجز دیودوروس نیز به زیبایی خارق‌العاده زَرّینه اشاره شده است (Diodorus, 1989: 1/2.34.1-5). هرچند که فرمانده مادی در اولین مواجهه جذب زیبایی زَرّینه می‌شود، بر اساس منابع (از جمله روایت بالا) وی تنها پس از انعقاد پیمان صلح میان سکاها و مادها عاشق این زن می‌شود و طبق برخی منابع، بعد از این که همسر زَرّینه، مرمروس، به قتل می‌رسد. بنابراین، بیراه نیست که بپنداریم زَرّینه، افزون بر زیبایی، بر هوش و فصاحت خویش برای رهایی از چنگ استریانگیوس تکیه کرده و اگرچه چونان جنگاوری دلیر پا به میدان نبرد گذاشته، در نهایت برای گریز از چنگ دشمن متوسل به زنانگی و نیرنگ شده است (Gera, 1997: 93).

27. Demetrius.

۲۸. پیش‌تر گفتم که «آمازون‌ها» روایت اسطوره‌ای یونانیان و رومیان از زنان جنگاور سکایی هستند و شواهد باستان‌شناسی نشان داده است که برخلاف تمایزی که مورخان قدیم بین آنان و سکاها قائل شده‌اند (و سرمت‌ها را نبرگان آمازون‌ها و اسکیت‌ها پنداشته‌اند)، این زنان اسطوره‌ای همان زنان جنگاور کوچ‌نشین استپ‌های اوراسیا (افق سکایی) بوده‌اند.

با وجود تفاوت‌هایی که بین این روایت و روایت گردآفرید وجود دارد (به‌ویژه این‌که سهراب برخلاف استریانگیوس در لحظه عاشق گرد آفرید می‌شود) شباهت‌ها میان این دو روایت بسیار عمیق و انکارناپذیر است. نقل داستان زَرنه سکایی و استریانگیوس مادی در متون تاریخی مختلف حکایت از شهرت این روایت در روزگاران کهن دارد و بر اساس همین متون فرمانده مادی به زَرنه نامه‌ای نوشته و در آن از علاقه وصف‌ناشدنی خود به وی پرده برداشته است و در نتیجه داستان این دو به «داستان عاشقانه مادی»^{۲۹} شهرت پیدا کرده است (Mayor, 2014: 379; Ctesias, 2010: 37). این‌که زنی پهلوان و زیبا هم‌اورد مرد خود را شیدای خویش کند بن‌مایه‌ای است که در افسانه‌ها و روایات یونانیان از زنان جنگاور سکایی وجود داشته است و ریشه آن به داستان نبرد «آخیلوس»^{۳۰}، پهلوان معروف یونانی، و «پنته‌سیلیا»^{۳۱}، ملکه آمازونی، برمی‌گردد (Schwartz, 1943: 75)، نقل‌شده در: (Gera, 1997: 93). آخیلوس در آوردگاه زخمی مهلک به پنته‌سیلیا می‌زند و هنگامی که این جنگاور آمازونی (پنته‌سیلیا) در شرف مرگ است جذب زیبایی و در نهایت عاشق او می‌شود. در طول نبرد، آخیلوس این جنگاور را در هنر همتای خویش می‌شمارد و تنها زمانی به او به‌حیث یک زن نگاه می‌کند که شکستش داده است (Gera, 1997: 93).

پیش از جمع‌بندی این مبحث، به بن‌مایه دیگری که در روایت نبرد گردآفرید دیده می‌شود می‌پردازم: اسارت هجیر. در بخش پیشین آمد که هوم‌ورگه، همسر اسپارتر، را کورش دوم به اسارت می‌برد و در ادامه، سپاه سکاها، هوم‌نوش به رهبری اسپارتر، موقتاً به عقب‌راندن سپاه هخامنشیان و به اسارت گرفتن چند تن از بزرگان آنان می‌شوند و در نهایت کورش وادار به انعقاد پیمان صلح و متحدکردن هوم‌نوشان با هخامنشیان می‌گردد. در نبرد دیگری که بین سپاه کورش و شاخه دیگری از سکاها، یعنی ماساژت‌ها^{۳۲}، درمی‌گیرد پسر «تومیریس»^{۳۳}، ملکه جنگاور سکایی، به اسارت هخامنشیان درمی‌آید. اما در نهایت سپاه

29. Median Romance.

30. Achilles.

31. Penthesilea.

32. Massagetae.

33. Tomyris.

این ملکه دلاور هخامنشیان را شکست می‌دهند و کورش را به قتل می‌رسانند (Herodotus, 1975: II/1/205-216)؛ در ادامه روایت زرینه، مرموس، فرمانده پارسی و همسر زرینه، در نبرد با سپاه ماد موفق می‌شود استریانگیوس را به اسارت ببرد. زرینه که مورد لطف استریانگیوس واقع شده است از این اقدام همسرش بیزاری می‌جوید و فرمانده مادی را با دیگر اسیران بلندمرتبه سپاه ماد فراری می‌دهد و در نهایت در توطئه قتل مرموس هم دست زندانیان آزاد شده می‌گردد (Gera, 1997: 97). در همه این مثال‌ها، حتی با وجود تفاوت روایت زرینه با دو روایت دیگر، فرمانده یا شخصی که بستگان یا دوستان زن جنگاور سکایی را به اسارت می‌برد شکست می‌خورد یا کشته می‌شود (Ibid: 96). فرجام کار سهراب هم که با به اسارت گرفتن هجیر، مقدمات حضور گردآفرید در داستان را فراهم می‌کند، بر همه روشن است.

روایت کوتاه نبرد گردآفرید با سهراب مجموعه‌ای در هم تنیده از حقایق تاریخی و بن‌مایه‌هایی است که ریشه در روایات یونانی‌ها از داستان‌های زنان جنگاور سکایی دارد. آنچه گفته شد تنها به اصل سکایی روایت گردآفرید اشاره نمی‌کند، بلکه بر تأثیر عمیق عناصر و بن‌مایه‌های یونانی در ساختمان آن تأکید دارد. مراد نگارنده این نیست که منبع یا منابع فردوسی داستان رستم و سهراب را از منابع یونانی‌ای که به افسانه‌های سکایی پرداخته‌اند گرفته‌اند، بلکه همان‌طور که پیش‌تر گفتم، زنان جنگاور سکایی از قرن هشتم پیش از میلاد در قالب داستان‌های اساطیری و با نام آمازون‌ها وارد هنر و ادبیات یونان شده‌بودند. قرن‌ها داستان‌های این زنان، چه شفاهی و چه کتبی، در میان یونانیان و به پیروی از آنان میان رومیان رواج پیدا کرده بود. پارتیان و سکا‌های ساکن مرزهای شرقی ایران بزرگ هر دو تحت تأثیر فرهنگ، ادبیات و هنر هلنی بوده‌اند. در نتیجه، روایت‌های یونانی‌شده زنان جنگاور سکایی با روایات سکا‌های مرزهای شرقی ایران درآمیخته و سپس وارد متونی چون کتاب سکیسران یا کتب دیگری که به داستان‌های پهلوانی نجبا و حکام آن مناطق می‌پرداخته‌اند راه پیدا کرده بود.

آگاهی از این تأثیرات، علاوه بر روشن‌ساختن علت انتساب برخی صفات و ویژگی‌ها

به زنان جنگاوری چون گردآفرید و بانوگشسپ، نارسایی تحلیل‌های سنتی ازین موضوع را بیش از پیش نمایان می‌کند. در روایت گردآفرید صراحتاً به زیبایی و ذکاوت او اشاره رفته‌است. آیدنلو نیز با ارائه شواهدی از بانوگشسپ‌نامه به دلربایی دختر رستم اشاره کرده‌است (۱۳۸۷: ۱۸). دلربایی زنانه بانوگشسپ در عین پهلوانی از نظر مزداپور (۱۳۸۳: ۱۷۳، ۱۷۴، به نقل از آیدنلو، ۱۳۸۷: ۱۷) برآمده از تفکری مردم‌محور است که در آن این مردان هستند که معیارهای یک زن کامل را تعریف می‌کنند. این‌گونه تحلیل‌ها شاید جامع به‌نظر برسند ولی قطعاً مانع نیستند، چراکه در سخن مزداپور مشخص نیست این‌گونه نگاه‌ها از چه فرهنگی نشأت گرفته‌است: فرهنگ ایران باستان یا فرهنگ بشری؟ به نظر نگارنده مسئله زیبایی اغراق‌آمیز زن جنگاور برآمده از روایات یونانی است. مورخان زرینه را با ویژگی‌های کلیشه‌ای چون خردمندبودن، دلربا و دلاوربودن وصف کرده‌اند (Gera, 1997: 84). پیش‌تر نشان دادیم که این‌گونه صفات را به هیپسیکراتیا، همسر مهرداد ششم، نیز نسبت داده بوده‌اند؛ در نگاره‌های کهن نیز آمازون‌ها پهلوانانی زیبا و جذاب - درخور مردان اشراف‌زاده آتنی - تصویر شده‌اند و در مواردی جاذبه جنسی آنان بسیار به چشم می‌آید (Mayor, 2014: 89). مثال‌هایی از این دست بسیارند و مجال پرداختن به یک‌یک آن‌ها وجود ندارد. حتی اگر فرض کنیم ویژگی زیبایی در عین جنگاوری از روایات کهن سکایی وارد ادبیات شفاهی و هنر و... یونانی شده بوده‌است،^{۳۴} کلیشه‌سازی و پرداخت‌های اغراق‌آمیز به این ویژگی را باید محصول روایت‌پردازی یونانیان دانست. آیدنلو محتمل دانسته‌است که زیبارویی زن جنگاور الهام‌گرفته از الهه‌هایی چون آناهیتا، ایشتار و... باشد که پهلوانی و زیبایی را با هم داشته‌اند (آیدنلو، ۱۳۸۷: ۱۸). گمان او ریشه در این فرضیه دارد که چون در داستان‌های حماسی، ایزدان در قالب پهلوانان زمینی نمود پیدا می‌کنند، بنابراین شاید بتوان زن جنگاور را تجسم انسانی ایزدان جنگاور اساطیری دانست (همان: ۱۶). در طول این مقاله نشان دادیم که پدیده زن جنگاور سکایی حقیقتی تاریخی است که در روایات یونانی و... شاخ‌وبرگ

۳۴. برای مثال، در داستان‌های کهن قفقازی، موسوم به ساگا‌های نارتی (Nart Saga)، به زیبایی ظاهری سَنابانوی نارتی از زنان جنگاور قفقازی اشاره شده‌است (Colarusso, 2002: 129-130).

پیدا کرده و جنبه‌های افسانه‌ای و اساطیری به خود گرفته است. در نتیجه، این پدیده ارتباطی با تجسم زمینی ایزدان جنگاور ندارد. دیگر این که توان مندی و زیبایی الهه‌ها را باید از منظر دیگری بررسی کرد؛ بدین معنی که خدایان، الهه‌ها و... که ساخته ذهن بشر، متناسب با محیط پیرامونی و درک او از پدیده‌های طبیعی هستند - با توجه به نقش و پایگاهشان می‌بایست، چه در سیرت و چه در صورت، همواره در اوج کمال باشند. نتیجه این که از آنجایی که پدیده تاریخی زن جنگاور ارتباطی به نمود زمینی الهه‌هایی با صفات پهلوانی ندارد، بسیار دور می‌نماید که کلیشه زیبایی ظاهری آنان از اساطیر دینی سرچشمه گرفته باشد.

۵-۲. اسکندر در سرزمین زنان جنگاور

صحنه کوتاه رسیدن اسکندر به شهر هروم ذهن پژوهشگران را به سمت افسانه آموزانها سوق داده است (آیدنلو، ۱۳۸۷: ۱۷-۱۸؛ و داد، ۱۳۸۷: ۳۱۸-۳۲۰؛ ذوالفقاری، ۱۳۹۳: ۹۳ که بدون بررسی پیشینه پژوهش سخن پژوهشگران پیشین را تکرار کرده است؛ نیز، سیدی، ۱۳۹۹: ذیل «هروم»^{۳۵}). در اینجا تنها به ابیات مرتبط با موضوع بحث اشاره

۳۵. سیدی ریشه داستان شهر زنان را برآمده از شمال غرب ایران، یعنی اران و الانان و قفقاز یا کوه قاف، دانسته است (همانجا). پیش‌تر نشان دادم که افسانه سرزمین زنان ساخته و پرداخته یونانیان بوده است و نباید آن را منتسب به گروه/گروه‌های دیگری دانست (نک. بخش سوم همین نوشتار). این که سیدی «اران» را هم از مناطقی دانسته که داستان شهر زنان از آنجا برخاسته است به داستان مواجهه اسکندر با زنان نبرده در شاهنامه (روایت مورد بحث) و شرف‌نامه نظامی برمی‌گردد. ظاهراً کهن‌ترین جایی که در آن موقعیت جغرافیایی «هروم» مشخص شده شرف‌نامه است:

هروم لقمب بود از آغاز کار کنون بر دوش خواند آموزگار

(نظامی، ۱۳۸۸: ۲۷۷/۴، نقل شده در دهخدا: ذیل ماده)

بناکتی (۱۳۴۸: ۲۷۴) «هرومه» را نامی دانسته است که عجم بر «رومیه» نهاده‌اند. حتی اگر با تسامح «هرومه» را در سخن بناکتی - که طبعاً تمام سرزمین روم را در بر می‌گیرد - «روم شرقی» در نظر بگیریم، باز با آنچه نظامی یاد کرده است تفاوت زیادی خواهد داشت، چرا که بردع (بردا در کشور آذربایجان کنونی) از نظر جغرافیایی فرسنگ‌ها با آسیای صغیر فاصله داشته است. در هر صورت تا زمان پژوهش‌های دقیق‌تر، فعلاً باید به سخن نظامی اعتماد کرد چرا که زادگاه وی در همسایگی «بردع» بوده و احتمالاً درباره نام کهن آن چیزهایی شنیده ←

می‌کنم:

همی رفت با نامدارن روم	بدان شارستان شد که خوانی هروم
که آن شهر یکسر زنان داشتند	کسی بر در شهر نگذاشتند
سوی راست پستان چن آن زنان	چو گشتی دوان نار بر بر زنان
سوی چپ به کردار پوینده مرد	که جوشن بیوشد به روز نبرد

(فردوسی، ۱۳۸۸: ۱۳۸/۶-۱۳۸/۶ب-۱۲۳۳-۱۲۳۶)

آیدنلو پس از نقل این افسانه که آمازون‌ها یکی از سینه‌های خود را می‌بریده‌اند - که درباره نادرستی آن سخن رفت - تلویحاً به همانندی پوشش آمازون‌ها در برخی نگاره‌های یونانی و رومی با آنچه در ابیات بالا آمده اشاره کرده است (آیدنلو، ۱۳۸۷: ۱۷). باید به این نکته توجه داشت که جامه نیمه‌برهنه آمازون‌ها در تصاویر و نگاره‌های کهن جامه بزم است، حال آن‌که بر پایه بیت چهارم از ابیات یادشده می‌توان دریافت که با توجه به فضا و موقعیت داستان، از جامه بزم سخن رفته است، جامه رزمی که بُرشی مشابه جامه بزم این گروه از جنگاوران دارد. به عبارت دیگر، در پاره‌ای از روایات افسانه‌ای، چنان‌که در برخی نگاره‌ها، مشخصه ظاهری این زنان - چه در رزم چه در بزم - نیمه‌برهنگی بوده است.

در این روایت کوتاه به نکته مهمی درباره آیین زندگی این زنان جنگاور اشاره رفته است. این جنگاوران در نامه‌ای به اسکندر می‌گویند که در شهر آنان رسم بر دوشیزه ماندن است و اگر زنی به ازدواج گراید مقام جنگاوری خود را از دست می‌دهد و اگر دختر بزاید تنها در صورتی آن دختر به میان جنگاوران راه می‌یابد که مردفش باشد و فرزند ذکور نیز جایی در جمع آنان نخواهد داشت (فردوسی، ۱۳۸۸: ۸۶/۶-۸۷، ۱۲۵۹-۱۲۶۶).

این روایت با موضوع ممنوعیت ازدواج در میان آمازون‌ها که در منابع یونانی از آن سخن رفته است، هم‌خوان است و به بن‌مایه‌ای دیگر از افسانه‌پردازی یونانیان درباره زنان جنگاور

→

بوده است (سیدی، ۱۳۹۹: ذیل «هروم»). با این تفصیل، این «هروم» ارتباطی با «Hrum» در جغرافیای موسی خورنی، که مارکواژت (1901: 81) موقعیت آن را در حوالی سمنگان تعیین کرده است، نیز ندارد (درباره ریشه داستان مواجهه اسکندر با زنان جنگاور آمازونی در منطقه آذربایجان نک. Mayor, 2014: 365-368).

سکایی اشاره دارد: تغییر نقش زن پهلوان پس از ازدواج. آیدنلو (۱۳۸۷: ۲۰) این نکته را به درستی دریافته است که جنبه جنگاوری پهلوانانی چون بانوگشسپ بعد از ازدواج به محاق می‌رود. ریشه این بن‌مایه را می‌توان در داستان «هیپولیت»^{۳۶}، جنگاور آمازونی، جست‌وجو کرد. زمانی که این زن جنگاور به خواست خود همراه معشوق یونانی اش، «تیسئوس»^{۳۷}، به آتن می‌رود و با او ازدواج می‌کند تبدیل به زنی با معاییر فرهنگی یونان می‌شود: زنی «شایسته»، یک همسر (Gera, 1997: 94). طبق افسانه‌های یونانی، زنان آمازونی با ازدواج سخت مخالف بودند و اگر کسی از آنان تن به ازدواج می‌داد دیگر یک آمازون به حساب نمی‌آمد (چنان‌که پیش‌تر گفته شد). بنا بر این افسانه‌ها، یک زن یا می‌تواند جنگاور باشد یا همسری وفادار و نه هر دو (Ibid). با این حال ماجراهای «تومیریس»، «اسپارترا» و «زرینه»، که پیش‌تر آمد، می‌توانند مثال‌های نقض این رویه باشند. در توضیح این نکته باید به یک مسئله کلی‌تر پرداخت: تفاوت بین رویارویی زنان جنگاور با یونانی‌ها و ایرانی‌ها. در روایات یونانی زنان جنگاور سکایی (آمازون‌ها) همواره مغلوب مردان جنگاور یونانی می‌شوند^{۳۸} اما در مواجهه با مردان ایرانی ماجرا متفاوت است (Ibid: 94-95). در سه مثال یادشده، «تومیریس» و «اسپارترا» آشکارا بر کورش غلبه می‌کنند و «زرینه» نیز با وجود این‌که در جنگ توان غلبه بر «استریانگیوس» را ندارد به لطایف‌الحیلی از چنگ او می‌گریزد و البته در کشتن همسرش، «مرروس» پارتی، که نژادش بی‌ارتباط به ایرانیان نیست، با دشمن همکاری می‌کند.^{۳۹} در توضیح این تفاوت باید گفت که مسلماً از دید مورخان یونانی

36. Hippolyte.

37. Theseus.

۳۸. در همین صحنه رسیدن اسکندر به شهر هروم می‌بینیم که آمازون‌ها، هرچند با اندکی گستاخی، از اسکندر می‌خواهند که با آن‌ها وارد جنگ نشود و اسکندر هم در پاسخ می‌گوید:

نه من جنگ را آمدم با زنان / به سیلان کوس و تبیره‌زنان

(فردوسی، ۱۳۸۸: ۶/۸۸/ب/۱۲۸۹)

اسکندر، که هرچند در شاهنامه رومی خوانده می‌شود در اصالت یونانی (مقدونی) او تردیدی نیست، تنها از

روی کنجکاو می‌خواهد به شهر این گروه از زنان وارد شود وگرنه نبرد با آنان را در شأن خود نمی‌داند.

۳۹. در داستان مهرداد ششم و هیپسیکراتیا نیز دیدیم زن جنگاور سکایی بعد از این‌که با پادشاه ایرانی وارد رابطه

←

این‌که یک زن بتواند شاه یا فرمانده ایرانی را به چالش بکشد و شکست دهد دست‌مایه مناسبی برای خوارکردن رقیب به شمار می‌رفته است (Ibid: 95). بر این اساس، زنان جنگاور که به هیچ عنوان توان غلبه بر هم‌نبردان یونانی خود را نداشته‌اند در صورت ازدواج با آنان باید نقشی انفعالی، مطابق با نقش زنان یونانی، به خود می‌گرفتند و مطیع مردان می‌شدند. کنار هم قرار گرفتن بن‌مایه تکرارشونده ممنوع‌بودن ازدواج بین زنان جنگاور آمازونی و داستان‌هایی که همواره حکایت از شکست آنان در برابر مردان یونانی داشته به این انجامیده است که در صورت پیوند این دو گروه، زنان جنگاور سابق تبدیل به زنانی فرمان‌بر و پارسا برای همسران یونانی خود شوند. چنان‌که ذکرش گذشت، شهرت افسانه‌آموزن‌ها قطعاً محدود به سرزمین یونان نبوده و به دیگر مناطق، از جمله ایران و مناطق سکنشین هم‌مرز ایران، نیز راه پیدا کرده بوده است و ردپای آن را در قالب بن‌مایه‌های گوناگون در داستان‌هایی مثل داستان بانوگشپ به شکل تغییر نقش این شخصیت از زنی پهلوان به همسری نمونه نیز می‌توان دید.

۵-۳. گردیه

پس از کشته‌شدن بهرام، گردیه نقش پررنگ‌تری در داستان ایفا می‌کند و با این‌که بهرام سپاه را به یلان‌سینه می‌سپارد، این گردیه است که در عمل همه‌کاره لشکر است. خردمندی (فردوسی، ۱۳۸۸: ۷/۵۹۶/۱۵۶۱، ۸/۲۱۲/۲۷۸۶، ۸/۲۱۳/۲۸۰۱) و سیاست‌مداری از صفات برجسته گردیه هستند و بر همین پایه افراد مختلف بارها از او می‌خواهند که در کارهای مهم رای‌زن آنان باشد (مثلاً، نک. همان: ۸/۲۰۹/۲۷۵۱). همین ویژگی سیاست‌مداری اوست که در سخت‌ترین شرایط پس از کشته‌شدن برادرش به دست خسرو پرویز، باعث می‌شود با زیرکی زیر بار خواسته خاقان، یعنی متحدشدن با ترکان، نرود. در

→ می‌شود خصوصیات پهلوانی خویش را از دست نمی‌دهد: حضور فعال در لشکرکشی‌ها کنار پادشاه (نک. Mayor, 2009: 323) و این‌که پادشاه او را با صورت مذکر اسمش صدا می‌زده و همواره به جسارتش اشاره می‌کرده است، می‌تواند شهادی بر درستی این مدعا باشد (نک. بخش چهارم همین مقاله).

نهایت بین سپاه گردیه و خاقان نبردی درمی‌گیرد و در این نبرد «گردیه» هم‌اورد «تبرگ»، دلاور سپاه خاقان، می‌شود. در صحنه نبرد گردیه با تبرگ، عناصر مشترکی با آنچه درباره گردآفرید گفته شد، دیده می‌شود:

۱. پوشش مردانه: گردیه لباس رزم برادرش را به تن می‌کند و هم‌اوردش به جنسیت او پی نمی‌برد تا این که خود را به تبرگ معرفی می‌کند (همان: ۲۱۵/۸-۲۱۷/۲۱۷-۲۸۳۹/ب-۲۸۴۷).
 ۲. به کارگرفتن نیرنگ - به اصطلاح - زنانه برای شکست دادن دشمن (همان: ۲۱۷/۸/۲۱۷-۲۸۵۷/ب-۲۸۵۸، ب ۲۸۶۰-۲۸۶۴): این مورد کمی با آنچه درباره گردآفرید آمد متفاوت است. گردیه برخلاف گردآفرید، پیش از آغاز نبرد «چاره‌جویی» می‌کند و دشمنش را به یک سو می‌کشد، کلاه‌خود از سر برمی‌دارد تا با دل‌ربایی هم‌اوردش را از نظر احساسی تحت تأثیر قرار دهد. بعد از رخ‌نمایی با مطرح کردن مسئله ازدواج (بیت ۲۸۶۴)، در نبرد با دشمن فریب‌خورده‌اش دست بالا را دارد، چراکه با به کار بردن این نیرنگ در صورتی که وی مغلوب تبرگ بشود، جنگاور ترک او را نخواهد کشت. مجموعه این چرب‌گویی‌ها و چاره‌سازی‌ها نه تنها دشمن را از نظر احساسی درگیر می‌کند بلکه این اطمینان را به گردیه می‌دهد که زنده از این نبرد بیرون خواهد آمد.

نکته مهم دیگر در داستان گردیه ازدواج او با گسته‌م و در نهایت به قتل رساندن خال خسرو پرویز به دستور شاه است (همان: ۲۲۲/۸-۲۲۸/۲۲۸-۲۹۳۳/ب-۳۰۰۳). نکته‌ای در این روایت وجود دارد که با اندکی درنگ می‌توان رد آن را در یک روایت کهن گرفت: ازدواج سیاسی «زرزینه»ی سکایی با «مرمروس» پارتی به منظور اتحاد در برابر مادها و قتل مرمروس با نقش‌آفرینی زرزینه. این که زرزینه چرا به جای وفاداری به همسرش جانب مادها را می‌گیرد دقیقاً روشن نیست، اما علاوه بر این که محتمل است در جریان لطف «استریانگیوس» دست به چنین عملی زده‌باشد، مذاکرات بر سر صلح دو گروه را، که پس از این اتفاق رخ می‌دهد، بایستی انگیزه مهمی در چرخش زرزینه از حمایت از مرمروس تلقی کرد (Gera, 1997: 96). به عبارت دیگر، دور از ذهن نیست که پس از در تنگنا قرارگرفتن مادها

با به اسارت رفتن چندی از بزرگان سپاه، آنان در عوض آزادی زندانیان و حذف «مرمروس» - که به هیچ عنوان به مشورت زرّینه مبنی بر رهایی گروگان‌ها و قعی نمی‌نهد و تنها به کشتن یکایک آنان می‌اندیشد - به زن سکایی پیشنهاد صلح و اتحاد داده‌باشند. گردیه دو بار به خسرو پرویز نامه می‌نویسد و دست دوستی به سوی او دراز می‌کند (یک بار پیش از پیشنهاد خاقان برای اتحاد با ترکان و بار دیگر پس از شکست لشکر خاقان) و شاه تنها زمانی به او پیشنهاد مصالحه می‌دهد که از ناتوانی لشکرش در به دام انداختن گسته‌م آگاه شده و اتحاد گسته‌م و گردیه او را بیش از پیش نگران کرده‌است. ازدواج سیاسی گردیه با گسته‌م را باید به مثابه تهدیدی غیر مستقیم از جانب گردیه برای خسرو پرویز تلقی کرد. زمانی که شاه ایران با مصالحه موافقت می‌کند دیگر دلیلی برای وفاداری گردیه به دشمن شاه که پایگاه کمتری از او دارد باقی نمی‌ماند. پیمان صلح میان مادها (حکمرانان اصلی ایران) و زرّینه نیز مسلماً ارزشمندتر از وفاداری او به همسری بوده که تنها برای قدرت‌نمایی در برابر یک ابرقدرت با او ازدواج کرده بود و زمانی که آن ابرقدرت با زن جنگاور سکایی آشتی می‌جوید دیگر از نظر سیاسی منطقی پشت حمایت از همسر کم‌مایه‌اش (در مقایسه با مادها که حاکمان ایران بوده‌اند) وجود نخواهد داشت.

افزون بر خردمندی و سیاست‌مداری، بارها به «رای‌زن» بودن گردیه در شاهنامه اشارت رفته‌است (برای مثال، نک. فردوسی، ۱۳۸۸: ۲۲۳/۸ب/۲۹۳۵، ۲۲۴/۸ب/۲۹۴۵) تا جایی که بهرام هنگام مرگ به یلان سینه می‌گوید:

نگه کن بدین خواهر نیک‌زن ز گیتی بس او مر ترا رای‌زن

(همان: ۲۰۴/۸ب/۲۶۸۰)

نقش رای‌زنی را در روایات مربوط به «اسپارترا»، «تومیریس» و - تا حدودی - «هیسیکراتیا» نیز می‌توان شناسایی کرد. حضور دو شخصیت نخست در نبردها در کنار همسر و فرزندشان بی‌شک تشریفاتی و نمادین نبوده‌است و آنان تنها نظاره‌گر لشکرکشی‌ها نبوده و احتمالاً در امور مختلف به سپهداران مشاوره می‌داده‌اند. درایت و کاردانی آنان در کنار جنگاوری منجر به این شده‌است که پس از به اسارت رفتن سپهداران، آنان همه‌کاره سپاه

شوند و شکست را به پیروزی بدل کنند. حضور «هیپسیکراتیا» در لشکرکشی‌های مهرداد ششم را نیز نباید محدود به جنگاوری او کرد و خردمندی که یکی از صفات برجسته وی بوده - چنان‌که یکی از محققان او را از نظر جسمانی و عقلانی، هر دو، همتای مهرداد ششم پنداشته (Mayor, 2009: 367) - در مشورت‌هایی که به شاه می‌داده، نمایان بوده است.^{۴۰}

آنچه آمد نشان می‌دهد که روایت گردیه نیز برآمده از روایات زنان جنگاور سکایی است. در این راستا باید به این نکته اشاره کرد که بهرام چوبینه از تخم خاندان نجیب‌زاده «مهران»، که همچون بهرام و گردیه حاکم ری بوده، و اصالتاً پارتی به شمار آمده است (Lukonin, 2008: 3/2/704).^{۴۱} بر مبنای آنچه پیش‌تر آمد (یعنی ریشه سکایی پارتیان و

۴۰. مشورت گرفتن از زنان در امور سرنوشت‌ساز چون جنگ با سرزمین‌های همسایه و... سابقه طولانی‌ای در میان ایرانیان داشته است و در زمان هخامنشیان نیز از زنان عالی‌رتبه در این زمینه‌ها مشورت می‌گرفته‌اند (بروسیوس، ۱۳۹۵: ۱۱۴). اما علت این‌که رای‌زن بودن گردیه را مشابه این ویژگی در زنان سکایی یادشده گرفته‌ام این است که تمامی این شخصیت‌ها خصوصیات حکمرانی (زَرنیه، هیپسیکراتیا، گردیه) فرماندهی سپاه (تومیریس، اسپارترا، زَرنیه و گردیه)، جنگاوری و خردمندی (مشاوره‌دادن) را با هم دارند.

۴۱. در این‌که خاندان «مهران» جزو خاندان‌های بزرگ پارتی، در کنار خاندان سورن و کارن، بوده‌باشد تردید جدی وجود دارد و درباره احتمال فراهم آمدن نسب‌نامه‌های جعلی که خاندان مهران و به تبع آن بهرام را به پارتیان پیوند بزند سخن رفته است (نک. Lukonin, 2008: 3/2/704). داستان‌های مربوط به زندگی بهرام حتی از دورانی که وارد نبرد با لشکر بیزانس شده‌بوده، آمیخته با افسانه بوده است (Frye, 2006: 3/1/163). بنابراین، همان‌گونه که افرادی از خاندان «مهران»، یا شاید «بهرام چوبینه»، به تألیف نسب‌نامه‌های جعلی دست زده‌اند تا بر قدمت و اصالت این خاندان (مهران و به تبع آن بهرام) تأکید بورزند، دور از ذهن نیست که بپنداریم کسانی که به نگارش داستان‌های مربوط به زندگی بهرام و خانواده‌اش اهتمام ورزیده‌اند، این داستان‌ها را با عناصری که ریشه‌های پارتی آنان را برجسته سازد، درآمیخته باشند. از این رو، شباهت صفات و کردار گردیه با زنان جنگاور سکایی را می‌توان نشانه‌ای از تأکید این روایات بر ریشه‌های پارتی خاندان بهرام برشمرد (داستان زندگی بهرام چوبینه به قدری اهمیت داشته که کتب مستقلاً در این باره نوشته شده بوده است و به احتمال زیاد گردآورندگان شاهنامه ابومنصوری داستان بهرام چوبینه را از کتاب‌هایی نظیر کتاب بهرام شوس (شوبین) - که طبق گزارش ابن ندیم جبله بن سالم آن را به عربی برگردانده بوده است - برگرفته بوده‌اند (ابن ندیم، ۱۳۸۱: ۳۶۴، نقل شده در Hameen-Anttila, 2018: 33). مسعودی در مروج الذهب از این کتاب و محتوایش که داستان بهرام چوبینه را از آغاز کار تا مرگ همراه با نسب‌نامه وی در بر داشته، یاد کرده است (مسعودی، بی تا: ۲۷۶/۱، نقل شده در Hameen-Anttila, 2018: 33).

نشو و نمای آنان در محیطی که زنان سکایی همانند مردان در میدان جنگ و نیز سیاست، به‌ویژه حکمرانی - چنان‌که مثلاً زَرّینه به‌حیث فرمانروای مناطق سکانشین با پارتیان متحد می‌شود - به ایفای نقش می‌پرداخته‌اند)، گردیه را نیز باید نمونه‌ای دیگر از بازتاب پدیده زن جنگاور سکایی در شاهنامه به شمار آورد.

نتیجه

۱. پدیده تاریخی زن جنگاور برآمده از نظام اجتماعی مبتنی بر مساوات‌طلبی بوده‌است و پیشینه این پدیده را باید در فرهنگ کوچ‌نشینان استپ‌های اوراسیا جست.
۲. این پدیده از کهن‌ترین دوران وارد ادب و هنر و تاریخ یونان باستان شده بوده‌است و یونانی‌ها زنان جنگاور سکایی را به نام «آمازون»‌ها می‌شناخته‌اند. ورود این پدیده به فرهنگ یونانی منجر به شکل‌گیری بن‌مایه‌ها و صفات پرتکراری شده که نمود آنها در روایات زنان جنگاور در حماسه‌های ایرانی به‌ویژه شاهنامه قابل مشاهده است.
۳. گردآفرید و گردیه، زنان بی‌نام سرزمین هرورم - که بارزترین نمونه از صورت یونانی و افسانه‌ای شده زنان جنگاورند -، همگی، بازتاب‌دهنده پدیده تاریخی زن جنگاور سکایی هستند.^{۴۲}

منابع

- ابن ندیم (۱۳۸۱). الفهرست. به کوشش رضا تجدد. تهران: اساطیر.
- آیدنلو، سجاد (۱۳۸۷). «پهلوان بانو». مجله مطالعات ایرانی. ش ۱۳: ۱۱-۲۴.
- بروسیوس، ماریا (۱۳۹۵). زنان در ایران باستان. ترجمه محمود طلوعی. تهران: نشر تهران.
- بناکتی، فخرالدین (۱۳۴۸). تاریخ بناکتی: روضة اولی الألباب في معرفة التواریخ و الأنساب. به کوشش جعفر شعار. تهران: انجمن آثار ملی.

۴۲. چنان‌که یکی از پژوهش‌گران پیش‌تر گردیه و گردآفرید را در شمار جنگاوران آمازونی آورده‌است (Mayor, 2014: 378-379).

- خالقی مطلق، جلال (۱۳۹۰). «رستم». در: فردوسی و شاهنامه‌سرایی [:] به مناسبت همایش بین‌المللی هزاره شاهنامه فردوسی. تهران: فرهنگستان زبان و ادب فارسی.
- _____ (۱۳۶۱). «یکی داستان است پر آب چشم: درباره موضوع نبرد پدر و پسر». ایران‌نامه، ش ۲: ۱۶۴-۲۰۵.
- خطیبی، ابوالفضل (۱۳۹۳). «اشکانیان در حماسه ملی». در: تاریخ جامع ایران (جلد دوم: دنباله تاریخ هخامنشی تا پایان تاریخ ساسانی و تاریخ اساطیری). زیر نظر کاظم موسوی بجنوردی. تهران: مرکز دایرةالمعارف بزرگ اسلامی.
- دهخدا، علی اکبر (۱۳۷۷). لغت‌نامه. با نظارت دکتر محمد معین و سید جعفر شهیدی. تهران: دانشگاه تهران.
- ذوالفقاری، حسن (۱۳۹۳). «معشوقان جنگجو در منظومه‌های عاشقانه و افسانه‌های عامه». زبان و ادبیات فارسی. ش ۷۷: ۹۱-۱۱۴.
- سیدی فرخ، مهدی (۱۳۹۹). فرهنگ جغرافیای تاریخی شاهنامه. تهران: نی.
- شیپمن، کلاوس (۱۳۸۶). مبانی تاریخ پارتی. ترجمه شاهرخ راعی. تهران: سیامک.
- فردوسی، ابوالقاسم (۱۳۸۸). شاهنامه. به کوشش جلال خالقی مطلق (دفتر ششم با همکاری محمود امیدسالار، دفتر هفتم با همکاری ابوالفضل خطیبی). تهران: مرکز دایرةالمعارف بزرگ اسلامی.
- کالیبری، پیر فرانچسکو (۱۳۹۳). «یونانی مآبی در دوره سلوکی و اشکانی». در: تاریخ جامع ایران (جلد دوم: دنباله تاریخ هخامنشی تا پایان تاریخ ساسانی و تاریخ اساطیری). زیر نظر کاظم موسوی بجنوردی. تهران: مرکز دایرةالمعارف بزرگ اسلامی.
- مزدپور، کتایون (۱۳۸۳). «قدرت بانوگشسپ و تیغ عشق». نقد و بررسی کتاب فرزانه، دوره ۲، ش ۷: ۱۶۸-۱۸۰.
- المسعودی (بی تا). مروج الذهب و معادن الجواهر. بتحقیق محمد محیی‌الدین عبدالحمید. بیروت: دارالمعرفة.
- نظامی، الیاس بن یوسف (۱۳۸۸). شرف‌نامه. تصحیح و حواشی حسن دستگردی. به کوشش سعید حمیدیان. تهران: قطره.
- وداد، فرهاد (۱۳۸۷). دیدگاه انگارشی بر شاهنامه فردوسی. اصفهان: فرهنگ پژوهان دانش.

منابع دیجیتال

- نرم‌افزار جغرافیای جهان اسلام ۲ نور.
- Akkermans, Peter. M.M.G and Glenn, M. Schwartz (2003). *The Archaeology*

- of Syria: From Complex Hunter-Gatherers to Early Urban Societies (ca. 16.000-300 BC). Cambridge University Press.
- Anthony, David W. (2007). *The Horse, The Wheel and Language: How Bronze-Age Riders from the Eurasian Steppes Shaped the Modern World*. Princeton University Press.
 - Balgabayeva, Gaukhar Z. and et al. (2016). "The Role of Women in Military Organization of Nomads." *International Journal of Science and Education*, vol. 11, no. 12: 5273-5281.
 - Blok, Josine (1994). *The Early Amazons: Modern and Ancient Perspectives on a Persistent Myth*. Brill.
 - Bolger, Diane (2010). "The Dynamics of Gender in Early Agricultural Societies of the Near East." *Signs*, vol. 35, no. 2: 503-531.
 - Brosius, Maria (2010). "Women i. In Pre-Islamic Persia." *Encyclopædia Iranica*, online edition, available at Women i. In Pre-Islamic Persia (accessed on 10 March 2021).
 - Burner, Christopher (2008). "Geographical and Administrative Divisions: Settlements and Economy." *The Cambridge History of Iran*, edited by Ehsan Yarshater, vol. 3 (2): The Seleucid, Parthian and Sasanian Periods, Cambridge University Press.
 - Callieri, Pierfrancesco (2016). "Sakas: in Afghanistan." *Encyclopædia Iranica*, online edition, available at Sakas: in Afghanistan (accessed on 15 March 2021).
 - Colarusso, John (2002). *Nart Sagas from the Caucasus*. Princeton University Press.
 - Ctesias (2010). *History of Persia: Tales of the Orient*. Translated with commentaries by Lloyd Llewellyn-Jones and James Robson, Routledge.
 - Dąbrowa, Edward (2011). "The Arsacid Empire." *The Oxford Handbook of Iranian History*. Edited by Touraj Daryaee, Oxford University Press.
 - Davis-Kimball, Jeannine with Mona Behan (2002). *Warrior Women: An Archaeologist's Search for History's Hidden Heroines*. Warner Books.
 - Diodorus Siculus (1989). *Library of History*. Translated by C.H. Oldfather, vol. I, Harvard University Press.
 - Frye, Richard N. (2006). "The Political History of Iran Under the Sasanians." *The Cambridge History of Iran*, edited by Ehsan Yarshater, vol. 3 (1): The Seleucid, Parthian and Sasanian Periods, Cambridge University Press.
 - Gera, Deborah (1997). *Warrior Women: The Anonymous Tractatus De Mulieribus*. Brill.
 - Haas, Randall and et al. (2020). "Female Hunters of the Early Americas." *Science Advances*, vol. 6, no. 45: <https://advances.sciencemag.org/content/6/45/eabd0310.full>

- Hämeen-Anttila, Jaakko (2018). *Khwadāynāmag: The Middle Persian Book of Kings*. Brill.
- Herodotus (1928 & 1975). *The Histories*. Translated by A. D. Godley, vol. I & II, William Heinemann and G. P. Putnam's Sons.
- Homer (2011). *The Iliad*. Translated by Richmond Lattimore, The University of Chicago Press.
- "Horizon." *The Adventure of Archaeology Wordsmith*:
<https://web.archive.org/web/20161022055833/http://www.archaeologywordsmith.com/lookup.php?terms=horizon>
- Lecoq, Pierre (2011). "Aparna." *Encyclopædia Iranica*, online edition, available at Aparna (accessed on 8 March 2021).
- Lukonin, V.G. (2008). "Political, Social and Administrative Institutions: Taxes and Trade." *The Cambridge History of Iran*, edited by Ehsan Yarshater, vol. 3 (2): The Seleucid, Parthian and Sasanian Periods, Cambridge University Press.
- Marquart, J. (1901). *Ērānšahr nach der Geographie des ps. Moses Xorenacci: mit historisch-kritischen Kommentar und historischen und topographischen Excursen*. Weidmannsche Buchhandlung.
- Mayor, Adrienne (2014). *The Amazons: Lives and Legends of Warrior Women Across the Ancient World*. Princeton University Press.
- ————— (2009). *The Poison King: The Life and Legend of Mithradates, Rome's Deadliest Enemy*. Princeton University Press.
- Munson, Rosaria Vignolo (1988). "Artimis in Herodotus." *Classical Antiquity*, vol. 7, no. 1: 91-106.
- Overtoom, Nikolaus Leo (2020). *Reign of Arrows: The Rise of the Parthian Empire in the Hellenistic Middle East*. Oxford University Press.
- Schwartz, Eduard (1943). *Fünf Vorträge über den Griechischen Roman*. De Gruyter.
- Strabo (1928). *The Geography*. Translated by Horace Leonard Jones, vol. V, Harvard University Press.
- Verhoeven, Marc (2002). "Ritual and Ideology in the Pre-Pottery Neolithic B of the Levant and Southeast Anatolia." *Cambridge Archaeological Journal*. Vol. 12, no. 2: 233-258.
- Wei-Haas, Maya (2020). "Prehistoric Female Hunter Discovery Upends Gender Role Assumptions." *National Geographic*, November 4: <https://www.nationalgeographic.com/science/article/prehistoric-female-hunter-discovery-upends-gender-role-assumptions>
- Wildok, Thomas and Wolde Gossa Tadesse (Eds.) (2006). *Property and Equality*. Vol. 1, Berghahn Books.
- Woźniak, Adam Marek (2019). *The Armies of Ancient Persia: From the Founding of the Achaemenid State to the Fall of the Sassanid Empire*. Translated by Vincent W. Rospond, Winged Hussar Publishing.